

آیا حکومت اسلامی بر پایه شوری است

«بررسی کتابی بنام «اسلام شناسی»

از این بی‌مصل تا زمانی در مجله بنیوان نقد و بررسی «کتاب و مطبوعات» خواهیم داشت و در موارد مقتضی کتب و مطبوعات که نشر میگردد از نظر اسلامی مورد بررسی قرار میدهم. ولی این بحثها صرفاً جنبه علمی و کلی دارد و بهیچوجه جنبه شخصی نخواهد داشت.

در کتاب «اسلام شناسی» بقلم آقای دکتر علی شریعتی، تحت عنوان «پایه های اساسی اسلام اولیه، پایه سوم «شورا در حکومت» چنین می-خوانیم:

«دو آیه در قرآن بصراحت، اصل «شورا» را در مورد اعلام میکند: «**و مشاورهم فی الامر»** و «**امرهم شوری بینهم**» هنگامیکه پیغمبر وفات یافت کارگردانان سیاست اسلامی (شمس از علی بن ابیطالب و یارانش) بر اساس این حکم دره سقیفه گرد آمدند تا جانشین پیغمبر را برای رهبری مردم انتخاب کنند.

«اجماع» (یعنی توافق اکثریت در امری) که امروز تنها شکل مورد قبول همگی برای تحقق دموکراسی است یکی از اصول اجتماعی و سیاسی اسلام است، پیغمبر خود بشوری معتقد بود و بدان عمل میکرد.

... سپس می افزاید: «عمر نیز برای رعایت اصل شوری انتخاب جانشین خود را به شوری و گذاشت عثمان بدینصورت انتخاب شد. علی بن ابیطالب نیز با اخذ آراء عمومی یا باصطلاح آن- زمان با «بیعت عام» روی کار آمد و اقلیتی را که بوی رای ندادند آزاد گذاشت» (صفحه ۳۹ و ۴۰) سپس در حاشیه این بحث در صفحه ۱۸ میگوید «مخالفت علی با انتخابات، چنانکه از اعتراضات

وی و یارانش نسبت به ماجرای سقیفه بر می آید، درباره شکل انتخابات از یک طرف: و شخص منتخب از طرف دیگر است نه اصل شوری و اخذ آراء که کارگردانان سقیفه بدان متوسل شدند...»

بررسی و انتقاد:

گذشته از اینکه بحث انتخاب امام و خلیفه بوسیله شوری «اساساً با عقیده شیعه مخالف است منطبق و دلیل شیعه هم در این قسمت روشن است زیرا شیعه امامت و خلافت را همانند نبوت یک منصب الهی میدانند که باید از طرف خداوند تعیین و بوسیله پیامبر معرفی گردد چون امام می باید جز مقام نبوت اهمه سفت و شراپلی را که پیامبر دارد دارا باشد و همانطوریکه است، حق انتخاب رسول و پیامبر را ندارد و باید از طرف خدا شییوت گردد همانطورنی توانست امام و خلیفه او را که باید واجد صفات او باشد تعیین کند: بحث واستدلال ایشان از جهات متعددی بر اساس و نادوست است.

۱- نویسنده با استفاده «آیه و مشاورهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» و شورا را در همه امور حتی در اصول اسلامی جاری میدانند و حتی امامت و زعامت است اسلامی را نیز به آن مستند می کند و غافل از آنکه منظور مشورت در امور عادی و باصطلاح طرز اجرای اصول و مقررات اسلامی است، نه در اصول و یا احکام و قوانین اسلامی.

از امرگ من گمراه نشوید...»

و سپس می افزاید: «کشمکش ازهر سو در گرفت و کارگردانان اساسی سیاست فردا! جنجال براه انداختند... پیغمبر سخت رنجیده شد. (هر چند بر کسی پوشیده نماند چه میخواهد بنویسد) بعد از این همه اعتراضات؛ باید از نویسنده پرسید که چرا پیامبر بدون مشورت مردم و حتی برخلاف نظر آنها اقدام به تعیین خلیفه و سرپرست می کند؟ و چرا این کار را بشوری و گذار نکرد؟ - از این جریانات بخوبی استفاده می شود که مسئله شوری و مشورت مربوط به این امور نیست، مسئله خلافت هم يك حکومت ساده نمی باشد.

آیا این خود دلیل آن نیست که پیامبر تنها در پاره ای از موارد که مربوط به زندگی عادی مردم و طرز اجرای مقررات اسلامی بود با آنها مشورت میکرد نه در همه چیز و حتی يك مسئله اصولی همچون ولایت و زعامت.

آیه ۲۶ سوره احزاب با قاطعیت اظهار نظر مردم را در برابر حکم و نظر خدا و پیامبر رد می کند: «**وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امر ان یكون لهم الخیرة من امرهم**» ۲- اینکه می گوید: کارگردانان سیاست اسلامی «غیر از علی و یارانش» بر اساس این حکم در سقیفه گرد آمدند تا جانشین پیامبر...»

باید پرسید که آیا علی (ع) و یارانش به این اصل اساسی اسلام (قبول شما) توجه نداشتند و آن را نمی دانستند؛ یا آنکه همه مسلمانان می دانستند، پس برای چه در سقیفه حاضر نشدند؟ چطور میشود گفت که علی و یارانش اثر انمی.

چگونه میتوانیم «شوری» را بدان معنا بگیریم و حال آنکه پیامبر (ص) در اینگونه مسائل، هرگز با یاران مشورت نکرد؛ و قرآن کرآ را تأکید میکند که باید در این امور تسلیم فرمان پیامبر بود.

از طرفی پیامبر باها و با سراجت بیجانشینی و خلافت علی (ع) در ایام زندگی خویش تصریح کرده است. که علاوه بر سدها مدارک شیمه و سنی، در این باره که در کتب طرفین ثبت است، خود نویسنده اسلام شناسی نیز در صفحه ۵۹۳ حدیث «انی تارك لیکم التملین» کتاب الله و عترتی... را قبول دارد و آنرا مدارک متعدد عامه نقل می کند؛ در این حدیث پیامبر بدون هیچگونه نیاز به مشورت «عترت» را همچون قرآن وسیله ای برای نجات از گرفتاریها و وصول به حق قرار داده است.

در صفحه ۴۳۳ می نویسد: «پس از ایراد خطبه ای طولانی علی را با چنین سبکی دقیق و قاطع معرفی کرد»

انتخاب از جمعیت پرسید: چه کسی از مؤمنان بر خود آید؟ «اولی» است. جمعیت گفتند: خدا و رسولش بهتر میدانند. سپس پرسید: آیا من از شما بر خود شما «اولی» نیستم؟ همه گفتند: چرا اسپس گفت: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه...» (۱)

... پس از پایان معرفی علی این آیه را بر مردم خواند: «**الیوم اكملت لكم دینكم و اتممت علیكم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا**» (۳)

و نیز در صفحه ۴۴۲ حدیث معروف «دوات و كفت» خوانستن پیامبر را در واپسین روز های حیات نقل می کند که حضرت فرمود: «كفت و دواتی، بیابردید تا برای شما چیزی بنویسم که پس

(۱) بر هر کس من اولویت دارم علی نیز اولویت دارد و ولی و سرپرست است.

(۲) یا توجه باینکه باعتراف خود این نویسنده پیامبر علی (ع) را از خود مردم بر آنها مقدم و اولی دانسته است، آیا جای این دارد که مردم در تعیین حکومت به شوری مراجعه کنند یا به آن کسی روی آورند که پیامبر او را مقدم بر نفوس مردم دانسته است.

داستانند؛ با آنکه همه دانشمندان اعتراف دارند که در مشکلات و بین بسنه‌های علمی همه بعلی پناه می‌برند و علی (ع) از همه داناتر بود و حتی خلفا نیز بارها باین مطلب اعتراف کردند که در مدارک اهل تسنن زیاد چشم می‌خورد!

بنا بر این اگر علی و یارانش میدانستند که مشورت از اصول اسلامی است پس چرا يك وظیفه اساسی اسلامی را ترک کردند، و سپس با آنکه انجام وظیفه کرده بودند اعتراض نمودند؟!

۳- اینکه مینویسد: «عمر برای رعایت اصل شوری انتخاب جانشین خود را به شوری وا گذاشت... راستی جالب است که مورخی شوری خلیفه دوم را مصداق دوشاورم فی الامر» بداند؟ آیا اصولاً میشود آنرا شوری نامید؟ و آیا شوری باید محدود به ۶ نفر معین باشد؟ آنهم همه ۶ نفر را یک نفر انتخاب کرده باشد؟

آیا این با موازین انتخابات (حتی انتخابات دنیای امروز) سازگار است که یک نفر بشیند چند تن انگشت شمار را برگزیند و بگوید: تنها مشورت شما درست و مشورت سایرین حتی افرادی مانند ابوذر... مشورتش درست نیست؟!

راستی مگر سایرین مسلمان نبودند و حق دخالت و اظهار نظر نداشتند؟

اما درباره ماهیت شوری و دسته بندیهای آن ما سخنی نمی‌گوئیم بهتر این است که از زبان خود این نویسنده در صفحه ۴۳۱ همین کتاب بشنویم آنچه که می‌گوید:

«يك جای دیگر این پنج نفر (عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد بن ابی وقاص، طلحه و زبیر) که از جناح سیاسی حزب ابوبکر بودند، را دیده شوری عمر، کنار هم می‌بینیم. شوری که با چنان حقه‌ای علی را کنار زد! شوری که عبدالرحمن بن عوف در آن رئیس بود و حق و توه داشت و...»

این بود ماهیت شوری شش نفری که بقول مکتب اسلام

نویسنده‌ی اسلام شناسی، برای رعایت اصل شوری در حکومت که پایه‌های اساسی اسلام اولیه است؛ تشکیل شد!

۴- نکته دیگری که باید از نویسنده پرسید، آنست که اگر اصل اساسی حکومت شوری و مراجعه به آراء عمومی بود و همه آنرا می‌دانستند، پس چرا ابوبکر شخصاً تمییز جانشین کرد و هرگز آنرا بشوری وا نگذارد و از این وظیفه اصلی و اسلامی تخلف کرد؟!

۵- اگر خلافت... با شوری درست می‌شد و سقیفه مظهر مشکل امت و اجماع هم توافق اکثریت باشد؛ پس چرا علی و یارانش باین شکل اعتراض کردند با آنکه پیشتر شما شوری يك اصل مسلم بوده و اکثریت هم بقول شما کافی است چگونگی علی بر آنها اعتراض کرد.

ایشانکه نویسنده می‌گوید طی (ج) بشکل شوری سقیفه اعتراض داشت نه به اصل آن کاملاً غیر منطقی است زیرا اگر شوری (حتی شوری ۶ نفری) را بپذیریم؛ شوری سقیفه چه عیبی داشت و شکل آن چه نقطه‌ی حساسی می‌تواند داشته باشد؛ بنا بر این معطل می‌شود؛ اصل شوری مورد اعتراض بوده است؛ نه کیفیت آن

و اگر ملاحظه می‌کنیم که در پاره‌ای از موارد علی (ع) و یارانش به شورا استدلال کرده اند در حقیقت از قبیل استدلال با اصول مورد قبول طرف بوده است و به اصطلاح با دلیل و اسلحه خود آنان آنها را مجاب ساختن.

۶- اجماع که یکی از اصول و ادله چهارگانه معتبر فقهی مسلمانان است، نویسنده کتاب مزبور آنرا معنای و توافق اکثریت دانسته است. گویی ایشان اصلاً از اصطلاح علمی واژه «اجماع» اطلاعی نداشته اند و جای تعجب است که کسی در مقام اسلام شناسی بر آید و مثلاً اصطلاح رایج اجماع را در «علم اصول» نداند!